



۲۰۱۷/۰۱/۱۲



سید هاشم سدید

## دلیل این تغییر چیست؟ (بخش دوم)

پرواضح است که خوانندگان بخش اول این نوشته برای ضعف امروزه مسلمانان به مقایسه پنج قرنی که عصر طلایی اسلام خوانده می شد، دلائل مختلفی را، اگر نه در هیئت مقاله و رساله و کتاب، در گفت و شنود با دوستان یا با خود بر خواهند شمرد که هر دلیلی از جهتی و به نسبتی مقرون به حقیقت خواهد بود.

یکی از دوستان، مانند بسیاری از مسلمانان دست و اهداف بیگانه ها را در این کار مؤثر می داند که از واقعیت به دور نیست، اما این دوست و دوستانی که مانند وی فکر می کنند باید از این نکته غافل نباشند که تا وضعی در کار نباشد، ضعیف در برابر قوی به زانو در نمی آید؛ تا از پیشگی و طمعی بر کسی غلبه نکند، توانمندی پرخور و پرخواهی نمی تواند از وی سواستفاده کند؛ تا کسی حاضر نشود خود را در مقابل پول بفروشد، کسی نمی تواند قادر به خرید وی شود؛ و بالاخره این که تا انسان از نعمت عقل بی بهره نشود، کسی او را نمی تواند بفریبد و به بی راهه ها بکشاند.

اروپا که در آن دوره در چنگال قوی کلیسای خود رأی و مستبد که از تعقل گرائی دینی و غیر دینی کاملاً نشانی در آن دیده نمی شد، به همان صورت در پنجه آهنین و پرزور حاکمیت های خورد و بزرگ مطلق العنان و سفاک و شریر به سر میبرد، امروز از هر جهتی بر جوامع اسلامی پیشی گرفته است. آیا اروپا در آن زمان هم، مانند امروز پول و ثروت و قوت و جلال و جبروت داشت؟ حشمت و بزرگی و شوکت کدام یک بیشتر بود؟ کدام یک عقلانی تر فکر می کرد؟ در پایان جنگ های صلیبی کدام یک به پیروزی رسید؟ مسلمانان یا عیسویانی که از سرتاسر اروپا برای مغلوب کردن و منکوب ساختن مسلمانان جمع شده بودند؟ آیا اروپائیان در آن زمان قدرت امروزی را داشتند که مسلمانان را بخرند یا در خدمت خود قرار دهند و یا مسحور و آلت دست خود سازند و...؟ مسبب این تغییر، تغییری که اروپای ضعیف و نامتمدن بالا رفت و مسلمانان قوی و مترقی و با فرهنگ و تمدن پائین آمدند اروپائیان نیستند، خود مسلمانان هستند - همانطور که آقای کلیوال هم یاد کرده اند. دوستان ما شرایط امروز را می بینند، در حالی که ریشه همه بدبختی های امروزی مسلمانان جای دیگری است: در سستی و غفلت و تعلل و تنبلی مسلمانان، در دست کشیدن مسلمانان از اندیشیدن، در بازماندن مسلمانان از کوشش و کار عملی در راستای سازندگی، در غرق شدن مسلمانان در دین و دنیا را فراموش کردن؛ خلاف آموزه های دین که هم به دین توجه دارد و هم به دنیا.

به تاریخ جهان از شروع تمدن تا امروز اگر نگاه شود، دیده خواهد شد که عمده ترین علت انحطاط تمدن ها چیزی غیر از فساد نیست. اول در درون ذهن انسان ها و در درون جامعه متمدن فساد رخنه می کند، فساد که به ضعف انسان ها و ضعف جامعه منتهی می گردد، بعد عامل یا عوامل بیرونی با استفاده از آن ضعف ها به آن تمدن پایان می بخشند. شکی نیست که عوامل و عوارض طبیعی، مانند قحطی و زلزله و... نیز سبب نابودی تمدن ها شده و می شود، اما این علت ها هم بسیار نادر هستند و هم در سقوط تمدن اسلامی طوری که تاریخ اسلام گواه است، نقشی نداشته است. مرگ انسان ها به گذشت زمان و طبیعت تعلق دارد - با اندکی نقش مثبت و منفی و عوامل ارثی و بیولوژیک خود انسان در زود رس و دیر رس بودن آن - اما مرگ تمدن ها، همینطور تکوین و رشد یا به پستی گرائیدن و فروپاشی مطلق آن ها بیشتر به فساد و خللی بر می گردد که در اندیشه و عمل انسان به وجود می آید.

غرب امروز این امکانات را دارد که مسلمانان را، آنگونه که گفته می شود، در خدمت خود قرار دهد؛ قبول، اما آیا هزار سال قبل هم غرب چنین امکاناتی را در اختیار داشت؟ بدبختی های مسلمانان از روزی آغاز نشد که غرب نیرومند و ثروتمند شد، بلکه از روزی شروع شد که خود مسلمانان به مرض فقر فکری و فقر فلسفی و عیاشی و تنبلی و توکل افراط گرایانه به نیرو های آسمانی مصاب و مبتلاء شدند و دست از تجسس و تفحص و ساختن و ایجاد کردن کشیدند. بنابراین پیش از آن که انگشت اتهام و ملامت به سوی غرب بلند شود، باید به این فکر کرد که وظیفه مسلمانان در برابر خود شان چه بوده است. مسلمانان چه باید می کردند و چه باید نمی کردند که به این روز دچار نشوند و از آن شادمانی و سربلندی بی نصیب نگردند؟ مسلمانانی که هم هوش داشتند، هم آشنا به تعقل دینی و تعقل فلسفی - غیر از تعقل فلسفی یونانی - و هم علم و معرفت بودند؛ مسلمانانی که در مباحث جهان شناسی و خدانشناسی و اندیشه و ادب و فرهنگ و فنون و علوم گوناگون - بعد از غروب تمدن های اولیه - سر آمد همه بودند؛ با همه آن آزاد اندیشی و تساهل و آن همه

د پانو شمیره: له 1 تر 3

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکاري ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)

یادونه: دلیکنی دلیکنیزی بنی پازوالی د لیکوال په غاره ده، هبله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لوی

دانشمند و محقق، و با همه تحقیق و کشف و اختراع چرا دستخوش رکود و واپس نگری و برگشتن به عقب شدند و میدان را برای غرب رها کردند؟

جبر و ریاضیات و فزیک و کیمیا و نجوم که دست مایه ای برای خیلی از اختراعات و اکتشافات غرب است، میراثی بود از مسلمانان که غرب از آن، از طریق کتاب هائی که مسلمانان یا نوشته یا گردآورده بودند، بهره جست، مانند دست آورد های مسلمان در طب و جامعه شناسی و شعر و ادب و... یکی از این اشخاص نامور محمد (پوعلی مدد بین حسن بن هیثم بصری) بود که در طب و ریاضیات و اختر شناسی و فزیک و نورشناسی مقام شامخی داشت.

ابن هیثم در حدود هزار سال قبل از امروز زندگی می کرد و مسأله نورشناسی را در حدود سه و نیم صد سال پیشتر از دکارت برای اولین بار در جهان همین دانشمند عالی قدر مسلمان مطرح کرد. می گویند یکی از خلفای جهان اسلام وقتی خبر شد او به قلمرو وی داخل شده است مسافتی زیادی را با ملازمان خویش به استقبال ابن هیثم رفت. مرگ تمدن والای مسلمانان از زمانی آغاز یافت که این شیوه ای برخورد با دانشمندان و علماء متروک شد - از زمانی که جای دانشمندان و علمای واقعی را در دربار ها دلقکان و تنگ نظران و افراط گرایان دینی و مداحان و مشاوران ملوث گرفتند.

آقای حسن تقی زاده در "اخذ تمدن خارجی" صفحه 46، انتشارات فردوس نوشته می کند: «بعد از تمدن یونانی تا ظهور تمدن جدید اروپایی در چند قرن اخیر، بزرگترین و عالیترین و پرمایه ترین تمدن های عالم، تمدن اسلامی بین قرن دوم تا هفتم بود که رونق علوم و فنون عقلی در آن... به بالاترین درجه کمال رسید و... اساس تمدن اروپایی هم تا آنجا که به علوم و فنون [مربوط] است به وسیله ترجمه کتب علمی عربی از قرن یازدهم و دوازدهم مسیحی... پیدا شده»

فکر نکنید که آقای تقی زاده یا صد ها مسلمان و شرقی دیگر، چون مسلمان و شرقی بودند و هستند، می خواستند و می خواهند به نفع مسلمانان تبلیغ کنند. تنها مسلمانان به این حقیقت معترف و مدعن نیستند. به برش زیر از کتاب تمدن اسلام و عرب، صفحه 751، چاپ چهارم، تألیف آقای گوستاویون فرانسوی، که نه مسلمان است و نه شرقی در باره ظهور تمدن جدید در غرب توجه کنید: «مسلمانان اروپا را از توحش خارج نمودند: بعضی ها عار دارند که اقرار کنند یک قوم کافر و ملحدی سبب شده اروپای مسیحی از حال توحش و جهالت خارج گردد و لذا آن را مکتوم می دارند. ولی این نظر به درجه ای بی اساس و تأسف آور است که به آسانی می توان آن را رد کرد... نفوذ اخلاقی مسلمانان، آن اقوام وحشی اروپا را که سلطنت روم را زیر و زبر نمودند، داخل در طریق آدمیت نمود و نیز نفوذ عقلانی آنان، دروازه علوم و فنون و فلسفه را که ما اروپاییها از آن به کلی بی خبر بودیم به روی ما باز کرد و تا ششصد سال، مسلمانان، استاد ما بودند.»

یافتن جواب این پرسش که "دلیل این تغییر چیست" در روشنی مطالب فوق چندان هم مشکل نیست: تعصب، خشک اندیشی دینی، نابرداری، سودجویی علمای دین فروش و دنیا پرست - که نظائر آن امروز هم به وفرت دیده می شود، شاهان و امراء و حکمرانان خودپسند و عیاش و تجمل پرست و مسرف، تنها به آسمان چشم دوختن و از دنیا غافل شدن - درحالی که دین اسلام دین دنیا و آخرت است.

در قرن سوم و چهارم و پنجم هجری، مخصوصاً قرن چهارم هجری، که اوج رونق اندیشه ورزی و بردباری اسلام و شکوه مسلمانان بود، گروهی از مسلمانان خواستند با استفاده از علم کلام و تلفیقی از جوهر خرد و تعالیم دین و اندوخته های فلسفه یونانی برای شناخت عقلانی خدا و جهان و انسان به توضیح سه موضوع مهم و اساسی دین که یکی مسأله آفرینش باشد و دیگری مسأله قدرت مطلق خدا و سومی هم مسأله علم مطلق وی، بپردازند، اما از آن جائی که خشک اندیشان دینی که مورد حمایت شاهان از خود خشک اندیش تر قرار داشتند بر مسند دین و قضاء تکیه زده بودند، با دیواری از تعصب و تکفیر مواجه شدند که در نهایت رُخ فکری - فرهنگی و زندگی و تمدن مسلمانان را به سوی دیگری سوق داد.

خانم مانجی در صفحه 43 کتاب یاد شده اش نوشته می کند: «یهودیان اسپانیا که زیر حکومت کاتولیک های متعصب در عذاب بودند، از مسلمانان مراکش خواستند با تصرف شبه جزیره ایبری، آزادشان سازند. ائتلافی عجیبی پدید آمد: مسلمان ها یهودیان را به دیده بانی گماشتند تا جلوی پیشروی ناگهانی پاپ را بگیرند. در سال 711 میلادی، مسلمانان با اطلاعاتی که یهودیان در اختیار شان گذاشتند، اسپانیا را تصرف کردند...»

همین خانم در جای دیگر می نویسد: «به لطف جریان آسان عقاید در این دوران "تلموذ و تفسیر آن از تورات" به مرجع اصلی در زندگی یهودیان بدل شد... همزیستی لذت بخش بود. همچنان که اسلام با تأثیرپذیری از زندگی روشنفکری یهود، عصر طلایی خود را آغاز کرد، یهودیان نیز با الهام از فرهنگ عربی اسلامی، گام های بزرگی به پیش برداشتند... واقعیت این است که صلیبیون کاتولیک اجازه نمی دادند یهودیان و حتی مسیحیان رافضی، به دین خود

بمانند. اما مسلمانان این اجازه را می دادند و در نتیجه در جنگ برای تصرف قلمرو دیگران، با کمترین مقاومت از سوی اقلیت های مذهبی روبرو می شدند. از همین رو، برای نمونه، وقتی مسلمانان در سال 638 میلادی به اورشلیم حمله بردند و شهر داوود را از چنگ بیزانسی ها - که پرستشگاه های یهودیان را به زباله دان بدل کرده بودند - در آوردند، یهودیان شادمان شدند. مسلمانان پیروز، پرستشگاه های یهود را به سامان آوردند و از خانواده های یهودی دعوت کردند که به اورشلیم باز گردند... چگونه این شرایط باعث سعه صدر با یهودیان و مسیحیان می شد؟ پاسخ به این پرسش، لایه های مختلفی دارد، اما دلیل اساسی این است که مدارا و تساهل بهترین راه برای ساختن و نگهداری امپراتوری اسلام بود... همین مطلب برتری اسلام امپریالیست را بر مسیحیت امپریالیست رقم زد.»

تساهل و مدارا در سرزمین های آن دوران اسلامی به اندازه ای بود که عبدالله شهباز، در جایی از کتاب "زرسالاران یهودی و پارسی؛ استعمار بریتانیا و ایران" نوشته می کند: «به درستی باید گفت پایه های فرهنگ یهود در این عصر و در اندلس اسلامی گذاشته شد؛ همان گونه که الیگارشلی زرسالار معاصر یهود نیز، چنانکه خواهیم دید، به طور عمده در این زمان و در اندلس تکوین یافت.»

خاص کلام، همین که پناهگاه های آزادی، و پناهگاه های نواندیشی و نوآوری و تساهل و تحمل و مدارای جهان اسلام، مانند اندلس و بغداد و مصر و دمشق بعد از قرن یازدهم میلادی به تدریج به جایگاه خشک اندیشی و ناپردباری و تحمیل عقاید افراطی تبدیل شد؛ ستاره درحشان عصر طلایی اسلام نیز رو به غروب گذاشت. غروبی که دیگر با درد و دریغ تا این دم اثری و خیری از طلوع مجدد آن نیست.

اندلس را مورو ها، مسلمانان منطبق و متعصب و خشن و خشک و فاقد لطافت و ظرافت موریتانیا و شمال مراکش، اشغال کردند که در نتیجه در اثر سخت گیری های آن ها بیشتر یهودیان و تعدادی هم از مسیحیان و مسلمانان این کشور را ترک گفتند. ابن رشد، فیلسوف رانمایه مسلمان، یکی از کسانی بود که اندلس را از ترس مورو ها ترک گفت. خانم مانجی در جایی از کتابش در مورد مورو ها نوشته می کند: «حتی غزالی، متفکری در بغداد، که فیلسوفان را به تناقض گویی متهم می کرد، به نظر مراوی ها زیاد لیبرال بود و مراوی ها کتاب هایش را پیش چشم همه سوزاندند.» نمونه هایی از این درشت خوئی ها را امروز در وجود طالب و داعش و پیروان حقانی و سائر همسلکان شان به خوبی مشاهده می کنیم که چگونه به تخریب مراکز تعلیمی و تحصیلی، حتی به تخریب مساجد و سوزاندن کتاب های دینی، از جمله قرآن دست می زنند و چگونه به نام اسلام هزاران انسان، مسلمان و غیر مسلمان را به خاک و خون می کشند. طالبی که هم دشمن آزادی اندیشه است هم دشمن کتاب و قلم؛ هم دشمن نوآوری و پیشرفت است، هم دشمن مدارا و تساهل و رمی و وفاق.

شش سال امارت طالب، که مصدر هیچ کاری در کشور غیر از سرکوب نیرو های روشنفکر و تحصیلکرده و آزادی خواه و دموکرات و منکوب ساختن زن نشد، نمونه روشنی ست از طرز تفکر دین خویان متعصبی که هیچ علاقه ای به رفاه خلق خدا و پیشرفت و ترقی کشور و نیرومندی مسلمانان ندارند. طالبی که نمی داند نیرومندی در جهالت نیست، بلکه در علم و علم اندوزی و اتحاد و اتفاق و... است.

دلیل بدبختی و افول مسلمانان از آن بلندی های قوت و اعتبار و عزت و احترام تنها و تنها تعصب، سخت گیری غیر لازم، نداشتن آزادی اندیشه، سهل انگاری، خوشبآوری، همه چیز را به خدا واگذار شدند، در حالی که خدا می گوید از تو حرکت از من برکت، گریز از تعقل، گریز از واقعیات هستی و نیاز های اصیل انسانی، نداشتن یک چهارچوب فکری - فرهنگی سالم و معقول، چسبیدن تنگ نظرانه و افراطی به قالب های فکری - فرهنگی کهنه و دشمنی با تمدن و فرهنگ است.

با این ارزیابی، به نظر من بنیاد همه نارسائی ها و معضلات مسلمانان به تفکر و عمل خود آن ها بر می گردد، نه به دیگران، زیرا، همان گونه که گفته شد، اگر خلفاء و شاهان و حاکمان سرزمین های اسلامی کماکان قدر اندیشمندی مانند ابن هیثم را می دانستند و به پیشواز آن ها می شتافتند و از آن ها حمایت می کردند و علم و عالم را تشویق می نمودند و حکم سوزاندن کتاب ها را صادر نمی کردند، مسلمانان به جای این که به خواری بیفتند، بیشتر از پیش به مدارج بالاتری از افتخار و عزت و قوت بالا می رفتند.

ضمناً:

صعب الحصول بودن معانی دقیق قرآن، طوری که برخی از علمای دین می گویند قرآن هفتاد پوست دارد، خود مشکلی است که هزاران مشکل دیگری را خلق نموده است. این نکته به جواب کسانی است که می گویند: "هر عیبی که هست در مسلمانی ماست."